

## حاشیه‌ای بر خاطرات محمد علی عمویی

این اواخر خاطره نویسی بسیار رایج شده است. بر بساط کتاب فروشی‌ها، کتاب خاطرات سالخوردگان و میانسالان فراوان است. از وزیر و امیر و سیاسیون قدیم گرفته تا زندانی‌های جدید همه می‌نویسند. این رویداد از یکسو موجب خوشحالی است، چرا که در آینده، تاریخ ما بر اساس همین کتاب‌ها نوشته خواهد شد و نسل آینده برای دانستن تاریخش نیاز به یادداشت‌ها و سفرنامه فلان گردشگر اروپایی نخواهد داشت. از سوی دیگر، این نگرانی وجود دارد که اگر این‌ها در نوشته‌هایشان حقایق را وارونه جلوه دهند، یا در حق دیگران بی‌انصافی کنند (مهم نیست در مورد خودشان لاف و گزاف بزنند، که می‌زنند) همان بهتر که نوشته نشوند. چرا که می‌دانیم همه امکان و توان نوشتن ندارند و بیشتر تاریخ‌سازان خود پیش از آن‌که فرصت نوشتن پیدا کنند، کشته شده‌اند.

اخیرا دوستی کتاب خاطرات عمویی (عضو دفتر سیاسی حزب توده ایران) را نشانم داد و گفت که تو هم مورد لطف قرار گرفته‌ای!

گفتم: در بخش غیر حکومتی، توده‌ای‌های قدیم بیشتر از همه در حال قلم زدن هستند و کتاب‌های قطور چاپ می‌کنند (یا برایشان به چاپ می‌رسانند). گویا شنیده‌اند که آن‌که زودتر به قاضی برود، برنده است.

گفت: به هر حال نگاهی بیانداز، بد نیست.

می‌دانستم توده‌ای‌ها دل خوشی از من ندارند، چون ادعایشان را مبنی بر این‌که "خسرو گل‌سرخ‌ی توده‌ای بوده است" قبل از این‌که وصیت‌نامه خسرو و کرامت دانشجویان منتشر شود، رد کرده بودم. از طرف دیگر برای من غیرمنتظره نیست که در یک کتاب منتشر شده در ایران به اسم امثال من که می‌رسد جز بد و بیراه چیزی بگوید. اما نوشته عمویی چنان غیر مسئولانه، مغرضانه و کاذب بود که وادارم کرد این چند کلمه را برای آگاهی تاریخ نویسان آینده در جایی ثبت کنم. در این‌جا من تنها به گفته‌های عمویی بسنده می‌کنم و شرح تمامی ماجرای دستگیری گروه دوازه نفر و اعدام رفقای

قهرمانان خسرو و کرامت را برای فرصتی دیگر می‌گذارم. (شرح ماجرای این پرونده مدتی پس از این نوشته توسط عباس سماکار و چند سال بعد توسط خود من نوشته شده. - رجوع کنید به کتاب "من یک شورشی هستم" از عباس سماکار و "سفر خیال" از طیفور بطحایی).

عمویی می‌نویسد: "خسرو گلسرخی، کرامت دانشیان و گروه طیفور بطحایی به محاکمه کشیده شده‌اند. رژیم، ناجوانمردانه می‌کوشد پرونده خسرو و کرامت را با اتهامات مربوط به دیگران پیوند زند. بطحایی و دوستانش گروهی از کارمندان تلویزیون هستند که طرح ربودن یکی از اعضاء خانواده سلطنتی را تدارک دیده بودند. آن‌ها با برنامه‌ای خام و ناشیانه، می‌خواستند با جاسازی چند قبضه سلاح در دوربین‌های تلویزیون در مراسمی شرکت کنند و اقدام به آدم ربایی کنند. در دادگاه از کرده خود پشیمان بودند. زن و مرد ابراز ندامت کردند و طرح ماجراجویانه آن‌ها با محکومیت‌های نسبتاً سبک، کیفر داده شد. گلسرخی و دانشیان، اما دلیر و مردانه بر مبانی عقیدتی خویش پای فشردند. آنان مارکسیست بودند و رژیم آزادی‌کش پهلوی را از زاویه نگرشی مارکسیستی به نقد کشیدند. گلسرخی مجال بیشتری یافت و بر حقایق بیشتری تاکید کرد. دانشیان با صراحت بر کمونیست بودن خود و پایبندی به مبانی سوسیالیسم اشاره داشت. آن‌ها با ایمان و آگاهی بر آن موضع تکیه داشتند و با اطمینان از نتایج دفاعیات خویش، با عزمی راسخ و قلبی آرام و مطمئن به استقبال مرگ رفتند. مرگی که درآمد زندگی جاوید بود! و به خیل جاودانیان تاریخ کشورمان پیوستند." (درد زمانه/ خاطرات محمد علی عمویی/ انتشارات آنزان/ چاپ دوم/ تابستان ۱۳۷۷)

عمویی در ابتدای پاراگراف یک تقسیم بندی غیر واقعی را عمداً پیش می‌کشد. اول این‌که گروه به نام من نبود و اسم خاصی هم نداشت. بعدها به گروه "ترور شاه" موسوم شد. دوم خسرو و کرامت جدا از بقیه نبودند. و اگر جدا بودند پس در این پرونده چه بودند، البته عمویی به این پرسش هیچ جوابی نداده است. برای اطلاع ایشان باید عرض کنم که کرامت و خسرو اصلاً همدیگر را نمی‌شناختند. همه هم کارمند تلویزیون نبودند. خسرو همچنان‌که خود در دفاعیاتش می‌گوید همراه مقدم سلیمی شش ماه زودتر دستگیر شده بودند. و بعداً در ارتباط با شکوه میرزادگی به این پرونده وصل شدند. اما عمویی داستان را به شکل دیگری روایت می‌کند تا بعد نتیجه بگیرد: "حکومت می‌خواهد این دو نفر را با اتهامات واهی به دیگران پیوند بزند". او به زعم خودش دارد سره را از

ناسره جدا می‌کند و این پیش فرض غیرواقعی را برای آن می‌سازد که بگوید چون دیگران کمونیست (از نوع حزب توده) نبودند " برنامه‌ای خام و ناشیانه" داشتند. این فرض عمویی تلاش بی حاصل است. اگر به یاد بیاوریم که در آن زمان شعار حزب توده "تبدیل دیکتاتوری شاه به دموکراسی شاه بود" متوجه می‌شویم که عمویی با برنامه‌هایی که به قول آن‌ها "ماجر اجویانه" بود ( از جمله کلیه عملیات فدایی‌ها و مجاهدین) چنین قضاوتی قابل درک است. اما به رغم آن همه سند که به هر حال در نشریات آن زمان چاپ شده، بسیار غیر مسئولانه است که عمویی بنویسد همه (غیر از خسرو و کرامت) ندامت کردند و محکومیت‌های سبک گرفتند. لازم است به خاطره‌شان فشار بیاورند تا یادشان بیاید که من و رضا و عباس ندامت نکردیم و مانند خسرو و کرامت در هر دو دادگاه به اعدام محکوم شدیم. یک ماه هم منتظر اجرای حکم ماندیم. اما این سعادت نصیبمان نشد که ما سه نفر را اعدام کنند. حکم ما یک درجه تخفیف داده شد. (همان گونه تخفیفی که به خود آقای عمویی هم در زمان اعدام دیگر افسران سازمان نظامی داده شده بود). و ما نیز مانند خود ایشان در قیام بهمن از زندان آزاد شدیم.

به جرات می‌توانم بگویم که کلمه به کلمه این خاطرات بعد از زندان و در سال‌های اخیر نوشته شده‌اند. آقای عمویی بعد از آن شوهای تلویزیونی که با شرکت و گاه مدیریت خود ایشان اجرا شده است، نمی‌بایست این همه روی ندامت کردن حساس باشند. بخصوص که می‌داند ما مبارزه‌مان علیه دیکتاتوری از هر رنگ و نوعش را، در این دو دهه ادامه داده‌ایم و همانند او و رفقای‌شان که خودشان را مرجع دانسته و به دیگران نشان کمونیستی و غیر کمونیستی می‌دهند، سر بر آستان ارتجاع فرو نیاوردیم.